

# نظامی و عشقی

فریدون مشیری

این بار، به شادی نظامی  
شاعر، به تمامی معانی  
تابیده بر این جهان خاکی  
هر گونه ترانه اش فراچنگ  
گل گفتنِ شبنم و نسیم است  
افسونگری نگاه آهوست!  
خندیدن صبح بر جهان است  
با عطر بنفشه بهاری...

هر نغمه به صدهزار دستان  
زیبا، دلکش، لطیف، شیرین  
بر کشور دل کند خدائی  
با پرده روح، کار دارد!

صیاد ستارگان دور است  
در آینه خانه وجودش  
کس نکته نیافریده زمین بیش

ساقی، جامی به شاد کامی  
سالار سخن، به نکته دانی  
طبعش، مهربی به تابناکی  
شعرش، سازی هزار آهنگ  
این ساز، نه چوب خشک و سیم است  
این ساز نه طبل پر هیاهوست  
آواز پر فرشتگان است  
چون چشمه جاودانه جاری

گلیبانگ خوش هزار دستان  
فواره واژه های رنگین  
خنیاگر شهر آشنائی  
در پرده روح بار دارد

چون آینه درشکار نور است  
تابیده جهان و تار و پودش  
چون معجزه ای است نکته یابیش

کتابخانه ملی  
کتابخانه ملی  
کتابخانه ملی

زان جمع که در شعر سفتند  
هر بیت، لطیفه‌ای نهانی

شیرین تر ازو سخن نگفتند  
گلبوته باغ مهربانی.

تا من سخنش به جان گرفتم  
وز این همه لطف محو و ماتم

از این همه ذوق در شگفتم  
آنگونه که محو کائناتم!

مردی به کمال زهد و پرهیز  
یک سنگ ز بیستون ندیده  
انگار که شب، چو ماه، از بام  
لب بر لب جام می نسوده  
تا ظن نبری که می پرست است

افسانه سرای بزم پرویز!  
صد نقش ز بیستون کشیده!  
پانزده درون قصر بهرام!  
بس حالت مستی آزموده!  
از باده شعر خویش مست است!

ره برده به خلوت خموشان  
از حالت گنگ خواب دیده  
از سنگ، به قدرت تخیل

دریافته راز رازپوشان  
صد حرف نگفتنی شنیده!  
دامن دامن، بر آورد گل.

خضر است به گاه رهنمائی  
بر مسند فضل چون ارسطو  
در پهنه جنگ صحنه آرا  
نقاش ظریف پرده راز  
گوئی که ز وصف ناگزیرست

اسکندر، در جهانگشائی  
دانشنده این نهاد نه تو  
در ذات سکندر است و دارا  
از آن سوی پرده چهره پرداز!  
هر چیز که وصف ناپذیر است!

از دانش عصر خویش آگاه  
نسو کرده سرود خسروان را  
جان داده به مردگان چو عیسا  
بس نغمه در قفس نشانده  
جان برده ز چنگ خشک مغزان  
سی لحن ترانه دل‌انگیز  
«سبز اندرسبز» و «ناز نوروز»  
«مه بر کوهان» و «رامش جان»  
هر لحن، به نام یاد کرده  
همواره چو آفتاب تابد

از ماهی ره گشوده تا ماه!  
موسیقی عهد باستان را  
جان یافته بارید، نکیسا  
کز سینه به سینه زنده مانده  
در مرز حیات و مرگ، لغزان  
«سروستان»، «نیمروز»، «شبدیز»  
«فرخ شب و روز» گیتی افروز  
«آرایش آفتاب تابان»  
چون گنج به دست ما سپرد  
در نقش و نگار «هفت گنبد»

دارای بهشتِ بسی نیازی  
در ده فن اگرچه اوستاد است  
کس نیست ز شاعرانِ نامی  
هر جا که سمند عشق رانده‌ست  
عشقِ بشری، نه آسمانی  
عشقی که جگرگدازِ جان است  
کز هیچ بلا نمی‌هراسد  
عشقی که نپرسد این چه راه است  
فریادِ تمایلاتِ پنهان  
غوغایِ نهادی و سرشتی  
اینگونه که آشنای عشق است  
عشقی که نظامی آفریده  
آن عشق که آفریده‌اوست

○

یزدان داند که عشق مجنون  
مجنون که به عشق نامور شد  
هر کس که چو او نسوخت خام است

○

دریابِ حلاوتِ سخن را  
رو سوی خدای کعبه کرده‌ست  
«یارب تو مرا به روی لیلی  
از عمر من آنچه هست بر جای  
«یارب به خدائیِ خدائیت  
کز عشق به غایتی رسانم  
«پرورده‌ عشق شد سرشتم

○

... و آن تیشه که داد دست فرهاد  
هر سنگ ز بیستون گواه است  
از پرتو لطفِ این لآسی  
تحسین تو خونبهای رنجش

○

ای چنگی نغمه ساز کرده

سلطانِ جهان عشقبازی.  
در عشق، به اوج اجتهاد است.  
در حلقهٔ عشق، چون نظامی  
از بام جهان سخن جهانده‌ست،  
عشقِ رگ و خونِ این جهانی  
غارتگر تابِ مردمان است  
سلطان و گدا نمی‌شناسد!  
این کوهکن است یا که شاه است  
توفانِ تمنیات انسان.  
عشق ازلسی و سرنوشتی  
در باور من خدای عشق است  
دنیا نه شنیده و نه دیده!  
باله که خدایش آفرین گوشت

از طاقبتِ آدمی ست بیرون  
معیارِ محبتِ بشر شد!  
در بوتۀ عشق، ناتمام است

شیرینی و لطف خواستن را  
در خانهٔ کعبه توبه کرده‌ست:  
هر لحظه بده زیاده میلی»  
بستان و به عمر لیلی افزای»  
وانگه به کمال پادشائیت»  
کو ماند اگر چه من نمانم»  
بی عشق مباد سرنوشتیم!»

از قدرتِ عشق می‌کند یاد!  
کاندر ره عشق، کوه، گاه است  
دنیا نشود ز عشق خالی.  
جانانِ من است پنج گنجش!

درهای بهشت باز کرده!

تحسین جهانیان نشارت  
ره توشه توست آنچه داریم  
گر عطر تو هست در سرودم  
بیستی دو، به شیوه کلامت

○

از زادنت ای فروغ تابان  
گر عادت دهر زاد و مرگ است  
شعر تو بهار بی خزان است  
چون بال به بال عشق بستنی

مانیم همیشه و امدا رت  
شعری نه، که وام می گزاریم  
پرورده مکتب تو بودم!  
پرداخته ام به احترامت

نه قرن گذشت اگر شتابان  
باغ تو همیشه باروبرگ است  
گلزار تو جاودان جوان است  
تا هست جهان همیشه هستی.

خرداد ۱۳۷۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع توجه! مانی

تعدادی از نمایندگان مجله کلک در شهرستانها در تسویه حساب  
تأخیر دارند و به نامه ها و تماسهای تلفنی مکرر ما پاسخ نداده اند.  
چنانچه تا پایان دی ماه بدهی عقب افتاده خود را نپردازند، سهمیه  
مجله آنها قطع خواهد شد.  
از نمایندگان کلک خواهش می کنیم با پرداخت بدهی خود، ما را در  
انتشار مجله یاری دهند.